



دستانی خالی و چشمانی باز

«دستانم را از تابوتم بیرون بگذارید تا آنهایی که شب و روز دنبال خوردن حق مستضعفین جهان هستند، ببینند که با دست خالی به سوی خدایم می‌روم و چشمانم را باز بگذارید تا آنهایی که کورکورانه به راهی می‌روند، ببینند من کورکورانه راهم را انتخاب نکردم». این بخشی از وصیت‌نامه شهید عباس کردآبادی است.

عباس متولد ۱۳۳۴ بود. از همان کودکی در کتابخانه پدرش مطالعه می‌کرد؛ البته در چوپانی و کشاورزی هم به پدرش کمک می‌کرد؛ عباس کردآبادی، دیپلم خود را گرفته بود که برای خدمت به هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در اصفهان رفت و در آنجا در دوره چترپازی شرکت کرد؛ او که مدرک تربیت معلمی داشت به سربازانی که سواد چندانی نداشتند، آموزش می‌داد.

او که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته شهری فعالیت داشت و در راستای مبارزه با سلطه جویان در شهرهایی همچون سمیرم فعالیت می‌کرد؛ از نخستین

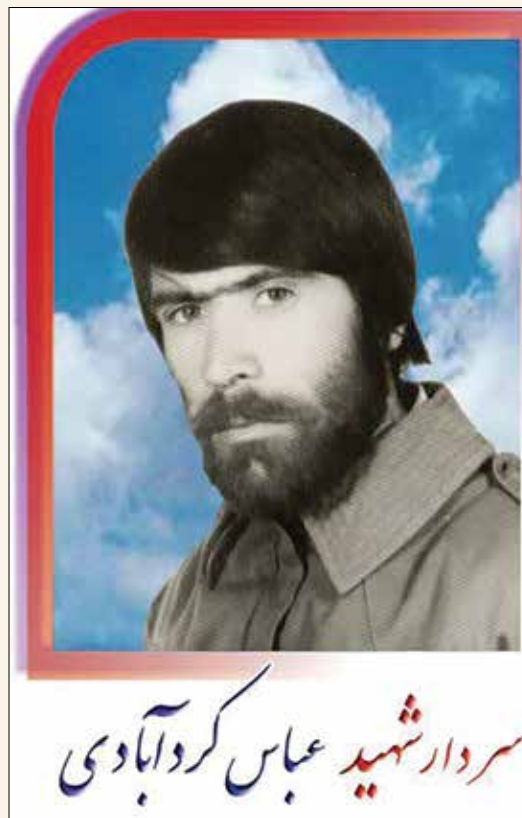
افراد بود که با تشکیل سپاه پاسداران

وارد سپاه اصفهان شد.

وی به خاطر مهارتش در زمان جنگ تحمیلی در عملیات ثامن‌الائمه آزادسازی شمال آبادان به عنوان مسئول محور عملیاتی انتخاب شد و آن زمان هم به آموزش دادن رزمندگان ادامه داد. تا این‌که در عملیات طریق‌القدس در هشتمین روز از آذرماه ۱۳۶۰، سه ساعت پیش از عملیات با برخورد ترکش گلوله به کمرش به جمع شهدا پیوست. اما به دلیل علاقه زیاد رزمندگان به او، شهادتش را تا پایان عملیات مخفی نگه داشتند تا روحیه دیگران برای جنگیدن ضعیف نشود.

این شهید بزرگوار در بخشی از وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «مادرم هیچ‌گاه آن لحظه‌ای که در اتاق نشسته بودیم و گفتم می‌خواهم بروم مأموریت (و تو) گفتی برو به امید خدا را فراموش نمی‌کنم با این کلمات بای ورق سرخ شهادتم را امضا کردی و متشکرم از تو که این آخرین امضا را دادی.

سخنی کوتاه با برادران عزیز فداکارم؛



سردار شهید عباس کردآبادی

ای ادامه‌دهندگان راه حسین (ع)؛ ای یاری‌دهندگان مستضعفین و ای فریادرسان مظلومان؛ برخیزید؛ دست ابرقدرت‌ها را از ممالک اسلامی و مستضعف کوتاه کنید.

سخنی کوتاه با خواهران عزیزم؛ شما ای ادامه‌دهندگان راه زینب (س)، امیدوارم که شما خود را با جامعه اسلامی تطبیق دهید و از خود یک زن واقعی بسازید زینب‌گونه زندگی کنید و بدانید که حجاب شما کوبنده‌تر از خون ماست. با این حال، اگر بدنم پیدا شد و خواستید تشییع کنید، (اما) باز می‌گویم نمی‌خواهم بدنم پیدا شود، اما اگر پیدا شد و خواستید تشییع کنید، دستانم را از تابوتم بیرون بگذارید تا آنهایی که شب و روز دنبال خوردن حق مستضعفین جهان هستند، ببینند که با دست خالی به سوی خدایم می‌روم و چشمانم را باز بگذارید تا آنهایی که کورکورانه به راهی می‌روند؛ ببینند من کورکورانه راهم را انتخاب نکردم.»

آزادی و تکلیف معیارهای انسانیت

خودت را بنده دیگری مساز که خدا تو را آزاد آفریده است. نمی‌خواهد بگوید که خدا تنها تو پسر من را که امام حسن هستی، آزاد آفریده، بلکه تو به عنوان یک انسان را می‌گوید، چون مسأله خلقت است. این هم - که معیار انسانیت آزادی است - نظریه‌ای است، چنان‌که در مکتب اگزیستانسیالیسم در مورد معیار انسانیت، بیشتر روی مسأله آزادی تکیه شده است.

معیار دیگر برای انسانیت، مسئولیت و تکلیف است که البته این بیشتر از کانت شروع شده، بعد هم در زمان ما روی آن خیلی تکیه کرده‌اند. می‌گویند انسان آن کسی است که احساس تکلیف کند، در مقابل انسان‌های دیگر احساس مسئولیت کند (این غیر از محبت است، اشتباه نشود)، احساس کند که مسئول جامعه خویش است و حتی مسئول خودش است، مسئول عائله خودش است. مسأله مسئولیت در زمان مادامه وسیعی پیدا کرده، خیلی هم روی آن تکیه می‌شود، ولی بحث است که ریشه‌های مسئولیت چیست؟ آزادی هم همین‌طور است. از کجا می‌شود اینها را به دست آورد؟ انسان احساس مسئولیت را چگونه باید به دست آورد؟ یعنی چطور می‌شود که یک انسان احساس مسئولیت می‌کند؛ ریشه این احساس چیست؟ آیا با گفتن؛ درست می‌شود؟ این که آدم بگوید من مسئولم، مسئولیت در وجدانش به وجود می‌آید؟ این وجدان مسئول را چه نیرویی می‌سازد؟ این هم خودش مطلبی است.

برگرفته از کتاب آزادی معنوی

استاد شهید مرتضی مطهری

معیار دیگر برای انسانیت انسان، آزادی است. یعنی چه؟ یعنی انسان آن اندازه انسان است که هیچ جبری را تحمل نکند، محکوم و اسیر هیچ قدرتی نباشد، همه چیز را خودش آزادانه انتخاب کند. می‌دانید که در مکتب‌های جدید روی آزادی به عنوان معیاری از معیارهای انسانی، بیشتر تکیه می‌شود؛ یعنی به هر اندازه که فرد بتواند آزاد زیست کند، به همان اندازه انسان است. پس آزادی معیار انسانیت است. این نظریه چطور است؟ آیا درست است یا نه؟ این نظریه هم مثل نظریات پیش، هم درست است و هم نادرست؛ یعنی به عنوان جزئی از انسانیت انسان، درست است، ولی به عنوان این‌که تمام معیار انسانیت باشد، درست نیست. از نظر اسلام همان‌طور که محبت انسان‌ها نسبت به یکدیگر تشویق، ترغیب و تقدیس و به آن دعوت شده و همان‌طور که تسلط انسان بر نفس خود تقدیس و به آن دعوت شده، حریت و آزادی هم تقدیس شده است.

اسلام عجیب است! در همه این موارد حرفش را گفته است. در نهج‌البلاغه در وصیت‌نامه‌ای که علی (ع) به فرزندشان امام حسن (ع) نوشته‌اند، آمده است: اَكْرِمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَةٍ؛ خودت را، جان خویش را از هر کار پستی برتر بدار؛ تن به کار پست مده که جان تو بالاتر از کارهای پست است. فَأَنَّكَ لَنْ تَغْنَاَ مِنْهَا تَبْدُلَ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا بِهَ جَايَ أَتَجِبُ که از جان خودت در مقابل شهوات می‌پردازی، چیزی دریافت نمی‌کنی. آنچه که از شرف خودت، از جان خویش در ازای یک میل و شهوت می‌پردازی، عوض ندارد. تا آنجا که می‌فرماید: وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ ا... خُرًّا؛ هرگز

چرا از امام زمان (عج) نام‌ونشانی در قرآن کریم نیست؟

پاسخ علامه طباطبایی (ره): آیات زیادی در قرآن کریم هست که وقتی به همدیگر ضمیمه شوند یا تدبیر کافی در آنها بشود، خصوصیات ظهور امام غایب (عجل‌ا... فرجه) به طور وضوح به دست می‌آید. مانند آیه‌های «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه»، «وعدا... الذین آمنوا»، «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر»، «لیظهره علی الدین کله» و غیر اینها، با تقریباتی که در تفسیر کردیم در احتجاج طبرسی در یکی از احتجاجات امیرالمؤمنین علی (ع) جواب این شبهه را از آن حضرت نقل می‌کند. مبنی بر این‌که خدای متعال می‌دانست اگر ائمه هدی را به صراحت در قرآن کریم معرفی می‌فرمود، دشمنان اهل بیت اما به هر وسیله بود آن را از قرآن کریم اسقاط می‌کردند و قرآن تحریف می‌پذیرفت، با این‌که خداوند عزّ اسمّه وعده صریح داده که قرآن را از تحریف حفظ فرماید. لذا مسأله امامت را به نحوی بیان فرموده که از راه تدبیر در آیات به دست‌آید نه به طور صراحت.

کتاب بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۶

